**بنيادگرايي اسلامي و اسلام سياسي**

نويسنده: انوشيروان احتشامي

ترجمه: محسن اسلامي

منبع: باشگاه انديشه 29/10/1382

**مقدمه:**

پس از فروپاشي شوروي بسيار مرسوم شده است كه از جنگ سرد ديگري صحبت شود؛ جنگ سردي كه بر پايه تجديد هويت‌هاي منطقه‌اي كه بر قوم و مذهب تأكيد دارند، استوار شده است. اين به طور مشخص تهديدي جدي براي اثبات بين‌المللي تلقي مي‌گردد. بنيادگرايي اسلامي با توجه به نقشي كه در برابر نظام بين‌المللي پايه‌ريزي شده غرب ايفا مي‌كند؛ به عنوان يكي از منابع اصلي خطر شناخته مي‌شود. اگرچه اكثر 1/1 ميليارد مسلمان دنيا كه به اسلام وفادارند خارج از منطقه خاورميانه و شمال آفريقا (MENA) زندگي مي‌كنند، اما سياسي شدن اسلام و ظهور بنيادگرايي اسلامي بيشتر با خاورميانه شناخته مي‌شود.

بهرحال، اسلام هم در بعد سياسي و هم در بعد مذهبي قدرت يكپارچه و يك صدايي نيست. اسلام سياسي اصطلاحي است كه براي اختصار تنوع نظريات سياسي در جامعه اسلامي به كار مي‌رود. اگرچه مسلمانان از لحاظ فكري به دو فرقه تقسيم مي‌شوند؛ يك اكثريت سني و يك اقليت ده‌درصدي شيعه، اما به راحتي مي‌توان گروه‌هاي سياسي دو جريان مذهبي را شناسايي كرد. علاوه بر اين بيان «اسلام سياسي» گاهي به عنوان يك «بدعت نو» محسوب مي‌گردد. بسياري از گروههاي اسلامي راديكال تاريخ پر از كشمكشي با دولت دارند. تاريخچه اين كشمكشها گاهي به ابتداي قرن (قرن بيستم) نيز مي‌رسد. اما اين گروه‌ها به طور فزاينده اهميت مي‌يابند چراكه به عنوان يك چالش پيچيده و جدي براي دولتهاي غربي محسوب مي‌گردند و در ضمن تهديدكننده وضع موجود منطقه خاورميانه و شمال آفريقا هستند. ارائه طرح جايگزيني يك نظام اسلامي به جاي نظام امپرياليسم غربي از ديگر منابع تهديد توسط اين گروهها به شمار مي‌رود.

اگرچه بنيادگرايي اسلامي و اسلام سياسي اغلب به عنوان عبارات مترادف لحاظ مي‌گردند اما اين دو نيازمند يك تمايز هستند. در اين مقاله عبارت پيشين بدان جهت به كار برده مي‌شود كه عكس‌العمل احساسي، معنوي، روحي و سياسي مسلمانان به يك جريان دقيق و مستمر اجتماعي، اقتصادي و سياسي كه گريبانگير خاورميانه است را يك جا بيان كنند، طبيعت اين بحران، بعداً مورد بررسي قرار خواهد گرفت.

اين عكس‌العمل، علاوه بر ترس از «غربي شدن» فرهنگ اسلامي به واكنش در برابر مداخله مستقيم غرب در مناطق اسلامي در دهه‌هاي گذشته نيز معطوف است. علاوه بر اين برعكس انتظارات غرب رهبر اسلامي ايران آيت‌الله‌خميني، كسي كه بنيادگرايي اسلامي را براي غرب معنا كرد، سعي كرد مسلمانان را به يك وحدت سوق دهد؛ به خصوص در اين راستا، انتقادهاي او به نقش قدرتهاي بزرگ در جهان اسلام بسيار موثر بود. بيانات ضدغربي او در استفاده از عباراتي چون «استكبار» و «شيطان» با اشاره به ايالات متحده در بين اسلام‌گرايان عرب رواج زيادي پيدا كرده است.

عبارت «اسلام سياسي» در اين جا با اين هدف و برنامه سياسي كه به دنبال استقرار يك نظام جهاني اسلامي است پيوستگي دارد. اين هدف در دو سطح مرتبط دنبال مي‌گردد. يكي، چالش با حفظ وضع موجود در بين كشورهاي اسلامي و ديگري ارائه يك شبكه ارتباطي فراملي در حال گسترش براي استقرار يك صلح و ثبات اسلامي در بين جهان عرب و مسلمان.

**تنوع جهان اسلام**

اگرچه دنياي اسلام داراي پويايي است اما اين گروههاي غيرمتحد به سرعت در حال تغيير و رشد به خصوص در كشورهاي جهان سوم و جوامع پراكنده دنيا (حدود يك‌سوم مسلمانان در كشورهايي كه زندگي مي‌كنند در اقليتند) هستند. پيچيدگي‌هاي اين مجموعه و جهان متنوع دولتها و اجتماعات به بهترين وجه مي‌تواند از طريق بررسي اشكال جغرافيايي، سياسي و اقتصادي و فرهنگي دولت‌ها كه تحت محوريت پان‌ ـ اسلاميسم دور هم گرد آمدند، به تصوير كشيده شود؛ مورخ عرب و نخست‌وزير سابق عراق، مي‌گويد: اگرچه پان‌ ـ اسلاميسم به دنبال ايجاد يك سازمان جامع سياسي كه همه مسلمين از آن پيروي كنند مي‌باشند، اما اين عمل غيرواقعي است. انتظار يك تشكل بين كشورهايي كه اختلافات زيادي با هم دراند همچون ايران و عراق، بسيار غيرواقعي است.

جهان اسلام در اروپا، آفريقا و آسيا و مناطقي در آمريكا گسترده شده است؛ اما خاورميانه و جنوب شرق آسيا نقطه مركز و قلب اين عقيده ـ عربستان سعودي به عنوان زادگاه اسلام و اندونزي به عنوان پرجمعيت‌ترين كشور مسلمان (نود درصد از جمعيت 188 ميليوني آن مسلمان هستند) ـ شناخته مي‌شوند. جغرافياي سياسي اين عقيده، بهرحال چند تغيير پيچيده را در سالهاي اخير به خود ديده است. ظهور سرزمين تحت اراده مسلمانان در بوسني و آلباني در اروپاي جنوبي به جايگاه تركيه به عنوان تنها كشور مسلمان اروپايي پايان داد.

با فروپاشي شوروي، شش جمهوري مسلمان نشين در قفقاز و آسياي مركزي ظهور كردند. اين دولتها مسلمانان اوليه محسوب نمي‌شدند و تحت نفوذ فرهنگي اسلام نبوده‌اند و از نظر فرهنگي و زباني، تحت نفوذ اسلاوها بوده‌اند. اين كشورها بيشتر با تركيه سكولار هماهنگ هستند تا قدرت‌هاي مسلمان سنتي عرب. با اين وجود، ظهور اين دولتها نشان دهنده گسترش جغرافياي سياسي جهان اسلام و رشد كمي دولتهاي مسلمان مستقل است كه در نظام بين‌المللي به همان اندازه كه در سازمانهاي بين‌المللي تأسيس شده توسط مسلمانان، نقش ايفا مي‌كنند. ظهور اين كشور جديد و افزوده شدن هفتاد ميليون نفر به جمعيت جهان اسلام موجب تأثيرگذاري بر خط‌مشي و سياستهاي كشورهاي مسلمان مي‌گردد و در ضمن مي‌تواند بر خط‌مشي و قواعد حاكم بر سازمانهاي بين‌المللي اسلامي تحت نفوذ اعراب همانند سازمان كنفرانس اسلامي مؤثر باشند.

توسعه جهان اسلام خارج از خاورميانه، فرضهاي جديدي را براي همكاري بين بازيگران مسلمان غيرعرب در اين منطقه ايجاد مي‌كند، براي مثال در اوايل دهه 1990، ايران، پاكستان و تركيه، اعضاي مؤسس سازمان همكاري اقتصادي با همكاري افغانستان و تمام جمهوري‌هاي تازه استقلال يافته بزرگترين سازمان منطقه‌اي را ايجاد كردند. اين سازمان (اكو) با جمعيت سيصد ميليوني داراي ذخاير طبيعي عظيم آب، زمين كشاورزي، هيدروكربنها، طلا، سرب، روي، زغال سنگ، آهن و اورانيم است.

**تنوع سياسي**

تصور عمومي غربي‌ها از بنيادگرايي، نگاهي تحريف شده به الگوي سازمان سياسي در جهان اسلام است. البته برخي رهبران خود را پيروان و مؤمنان اسلام معرفي مي‌كنند و در عمل نيز سعي مي‌كنند اسلام را در سياستهاي خود اعمال كنند. اشكال ديگري از سازمان سياسي در جهان اسلام وجود دارد كه در طبقه‌بندي ذيل مي‌آيد.

**دولتهاي مسلمان داراي:**

مونارشي‌هاي سنتي، مانند مراكش، اردن و عربستان سعودي؛

دولتهاي مسلمان ميانه‌رو، مانند مالزي، اندونزي و تركيه؛

دولتهاي مسلمان انقلابي نظير افغانستان، ايران و سودان؛

دولتهاي مسلمان سكولار، مانند الجزاير، مصر و تونس.

اين طبقه‌بندي مبيّن اين واقعيت است كه مردم مسلمان توسط حكومتهايي با سيستم سياسي متفاوت اداره مي‌شوند، اين تفاوت به تنهايي در روابط دولتهاي مسلمان با يكديگر مؤثر است و موجبات مخالفت با يكديگر را فراهم مي‌كند. اين مشكل در خاورميانه نسبت به مناطق ديگر بسيار جدي‌تر است؛ منطقه‌اي كه رژيمهاي سكولار افراطي و اسلامگرا در كنار مونارشي‌هاي سنتي در يك محيط نامطمئن و در برخي مواقع خصمانه قرار گرفته‌اند.

**تنوع اقتصادي**

تفاوت بين دولتهاي مسلمان فقط به حوزه سياسي محدود نمي‌شود بلكه به همان اندازه در حوزه اقتصادي نيز متنوع است. در يك كفه ترازو، كشورهاي مسلمان در حال صنعتي شدن همچون تونس، مراكش، تركيه، مالزي، اندونزي و احتمالاً پاكستان به همراه چالشي كه به عنوان كشورهاي جهان سوم در برابر جهان سرمايه‌داري غربي دارند، قرار گرفته‌اند. دولت‌هاي مسلمان نفت‌خيز منطقه نيز داراي پتانسيل در جهان اسلام هستند. دولتهاي نفتي خاورميانه (به همراه اندونزي و برونئي) در سال‌هاي اخير با بازيگران بزرگي چون آذربايجان، قزاقستان، تركمنستان و ازبكستان همكاري خود را آغاز كرده‌اند. بسياري از اين دولت‌هاي جديد اين پتانسيل را دارند كه به عنوان ببرهاي اقتصادي مطرح شوند و هم‌اكنون اين كشورها خود را رهبران اقتصادي منطقه‌اي در قرن بيست‌ويكم مي‌بينند؛ اما بلندپروازي اين دولتها براي تحصيل اين مقام رفيع، براي مثال تبديل شدن به توليدكنندگان كليدي هيدروكربن در قرن بيست‌ويكم، اين تهديد را به دنبال دارد كه يك رقابت ويرانگر بين كشورهاي صادركننده هيدروكربن در خاورميانه منجر گردد. اين در حالي است كه تمامي اين كشورها مسلمان هستند.

در كفه ديگر ترازوي اقتصادي، يك سري دولتها به دنبال حفظ بقاي خود و با اقتصادهاي راكد و ايستا قرار گرفته‌اند. بيش از يك جين از كشورهاي مسلمان در آسيا و آفريقا، نه از منابع طبيعي و نه از نيروي كارآمد و ماهر براي رسيدن به يك اقتصاد مطلوب در نظام بين‌المللي برخوردارند. فشار فقر فراگير موجب آن شده كه بسياري از اين كشورها به سياستهاي آزادسازي اقتصادي اقتصاددانان غرب پناه برند.

با وجود تفاوتهاي عظيم اقتصادي در بين كشورهاي مسلمان، همگي جزئي از همان سيستم تقسيم كار سرمايه‌داري بين‌المللي هستند. دولتهاي مسلمان، اگرچه از نظر كاركرد در سطوح مختلف اقتصادي قرار دارند، اما در داخل يك سيستم بين‌المللي اقتصادي قرار گرفته‌اند و هيچ تقسيم كار جداگانه اقتصادي و سياسي وجود ندارد.

**ديدگاه‌هاي متفاوت درباره بنيادگرايي اسلامي**

بنيادگرايي اسلامي در سه ديدگاه متفاوت مورد ارزيابي قرار گرفته است:

اول، همانگونه كه قبلاً اشاره شد، بنيادگرايي اسلامي به عنوان يك عكس‌العمل و پاسخ به بحران مواجهه دولت ـ ملت در خاورميانه مطرح مي‌شود. اين بحران شامل محروميت اجتماعي، فقر مداوم، فساد، فاميل بازي، وابستگي به غرب از لحاظ امنيتي و دفاعي و اقتصادي، فقدان مشروعيت سياسي و تنزل حاكميت قانون است. همچنين اين بحران به وسيله بي‌ثباتي سياسي عمومي نظامهاي سياسي غيرپاسخ‌گو و نامطمئن حفظ قدرت سياسي در كشورهاي اسلامي تشديد مي‌گردد.

اين مشكلات در سالهاي اخير به واسطه رشد جمعيت، شهرنشيني و زيست‌محيطي بغرنج شده است. بنابراين از منظر اين ديدگاه بنيادگرايي مي‌تواند عكس‌العمل افراطي به بحرانهاي وسيع عام و فراگير موجود باشد. اينگونه فرض شده كه شكلي از ناسيوناليسم فرهنگي كه منعكس‌كننده‌ي نوعي پوپوليسم در حال گذار و ناقص باشد مي‌تواند خطر كمي براي غرب به همراه داشته باشد.

ديدگاه دوم را هانتينگتون مطرح كرده است. هانتينگتون ظهور بنيادگرايي اسلامي را زمينه برخورد تمدني مي‌داند. با اين تعبير كه دارالاسلام در يك طرف و تمدن يهودي ـ مسيحي در طرف ديگر. ستيزه بين تمدنها جايگزين سيستم قبلي جنگ سرد و رقابت ايدئولوژيك دوران جنگ سرد مي‌گردد.

بر طبق نظر هانتينگتون در قرن بيست‌ويكم «محور مركزي سياستهاي جهان» كنترل متقابل قدرت و فرهنگ غرب با قدرت و فرهنگ جوامع غيرغربي خواهد بود. از ديد وي، پايان جنگ سرد راه‌گشاي يك ارتباط نظامي بين اسلام و كنفوسيوس غيرعربي بود كه براي رشد همكاري بين تمدنهاي غيرغربي براي مواجهه با تسلط جهان غرب طراحي گرديد.

سرانجام، بنيادگرايي با اسلام سياسي پيوند خورده كه به عنوان يك نيروي معتبر جديد براي تغييرات مثبت تعريف مي‌گردد و با شعار «اسلام راه حل است» تزيين شده است. اين ديدگاه را مسلمانان پذيرفته‌اند كه به اسلام به عنوان مكتبي فراتر از دين و عبادات مي‌نگرند و آن را متفاوت با سكولاريسم دولتي موجود در كشورهاي اسلامي مي‌دانند اين شعار بيشتر در كشورهايي شنيده مي‌شود كه اسلامگرايان در فعاليتهاي تند همراه با برخورد براي براندازي رژيمهاي خود مشاركت دارند. [مانند الجزاير و مصر] همچنين در كشورهايي كه گروههاي اسلامي قادر بوده اند كه به توسعه اهداف خود از طريق مشاركت در داخل سيستم سياسي موجود بپردازند. در برخي موارد كه مكانيزمهاي سياسي مشروع مورد توجه قرار گرفته، موجبات گسترش اسلامگرايي در خاورميانه را فراهم كرده است.

در دسامبر 1995 حزب رفاه در كشور تركيه سكولار با 3/21 درصد آراء به پيروزي انتخاباتي رسيد و توانست 185 كرسي از 550 كرسي مجلس ملي را به خود اختصاص دهد. حزب اخوان مسلمين اردن، 33 كرسي از هشتاد كرسي را در انتخابات مجلس 1988 به خود اختصاص داد. در سال 1993 اين تعداد به شانزده كرسي كاهش يافت. ولي چند تن از اعضاي حزب به كابينه راه يافتند. حزب «الاصلاح» يمن 62 كرسي از 301 كرسي را در انتخابات پارلماني آوريل 1993 به خود اختصاص داد. حزب‌الله لبنان از سال 1990 تاكنون توانسته است اعضاي خود را به عضويت مجلس كشور برساند. اسلامگرايان كويت يك بلوك سياسي با نفوذ در مجلس ملي اين كشور به حساب مي‌آيند.

**ارزيابي مجدد بنيادگرايي اسلامي**

در اواسط دهه 1990 تحليلگران غربي به ارزيابي مجدد بنيادگرايي اسلامي و اسلام سياسي پرداختند. از يك طرف، توجه به شكست اسلام سياسي در ايجاد تغييرات اساسي در داخل جهان اسلام بود. رُي پيش‌نهاد كرد كه نفوذ اسلام‌گرايي بسيار قويتر از آن چيزي است كه به نظر مي‌رسد.

علاوه بر اين، بحثهايي درگرفت مبني بر اينكه اين جريان نظامي‌گري به اوج خود رسيده است و افراطيون در موضع دفاع قرار گرفته‌اند. از اين رو قدرت اسلام‌گرايان در حال كاهش است. مطمئناً ديدگاه‌هاي مربوط به مواجهه‌ي اسلام با غرب بسيار غير محتمل به نظر مي‌رسيد و در اين نكته كه تهديدي از سوي مسلمانان براي غرب وجود دارد، بسيار غلو شده بود. طرح مواجهه بين اسلام و غرب، فقط يك افسانه بود كه براي مشروعيت بخشيدن، گمراه كردن، ساكت نمودن و بسيج كردن استفاده مي‌شد.

به‌هرحال دليل اينكه اين افسانه جدي گرفته شده بود تهديد از سوي اسلام، بد فهم شد و در نهايت به يك تشخيص ناقص از چالش اسلامگرايان با ثبات منطقه‌اي يا مصالح غربي منجر گرديد.

**عكس‌العمل در برابر غربي شدن**

ديگر مفسران و تحليلگران در دهه 1990 اينگونه تحليل كردند كه ظهور بنيادگرايي اسلامي و اسلام سياسي يك بخش از چالش وسيعي است كه دولتهاي غربي در طول قرن بيستم براي بنياد نهادن نظم بين‌الملل موردنظر خود، انجام داده‌اند. يك رشته مقوله‌هاي جديد شامل ناسيوناليسم، استقلال قومي و حق هويتهاي فرهنگي متنوع، بعد از جنگ سرد در دستور كار بين‌المللي قرار گرفته بود و اين مسأله جديد خود چالشي در جهت مشروعيت نظم ليبرال بين‌الملل موردنظر غرب به وجود آورد. در همين زمان دستور كار جديد اين ضرورت را حس كرد كه به اسلام سياسي از يك زاويه جديد و از يك نگاه و ديدگاه به مراتب بين‌المللي توجه كند. براي مثال تصور جايگزين شدن اتحاد اسلامي به عنوان مدل آلترناتيو غربي مطرح گرديد. الگويي كه موجبات كانوني شدن كشورهاي مسلمان خاورميانه را به همراه داشته بود و همچنين اين تقسيمات استعماري به عنوان منبع تنش در طول سالهاي اخير در بين مسلمانان شناخته شده بود.

به جهت تلاش براي بي‌اعتبار كردن مشروعيت دولتهاي مستعمره اسلامگرايان بنيادهاي نظام بين‌الملل غربي را به چالش كشيدند، اما فقط سرشت دولت و ساختار نظام بين‌الملل نبود كه موجب عكس‌العمل اسلامگرايان شد، بلكه اسلامگرايان به اعتبار مفاهيمي چون دموكراسي و حقوق بشر كه غربيها بر قسمت ديگر جهان تسليم داده بودند، حمله كردند.

اسلام‌گرايان در منطقه خاورميانه و شمال آفريقا در برابر آنچه كه دكترين و قواعد دموكراتيك و حقوق بشر جهاني ناميده مي‌شود، به مخالفت برخاستند و قواعد و دستورالعمل‌هاي اسلامي خود در مورد حقوق بشر را كه سازمان كنفرانس اسلامي در سال 1990 پذيرفته بود، توسعه دادند. اسلام‌گرايان دستور كار «انسان مداري» را ابزاري در دست غربيها دانستند از اين رو آن را غيرقابل قبول شمردند. چرا كه ايده «انسان‌مداري» با رهيافت فلسفي ايشان در مورد روابط دولت ـ جامعه مغايرت دارد، چون از نظر اسلام‌گرايان حاكميت در دست مردم نيست، بلكه از آن خداوند است. اصول غربي دموكراتيك، كه بر فرديت تأكيد دارد با اين جايگاه فلسفي متضاد است در نتيجه ضرورت حقوق بشر، به عنوان جزء مهم نظم نوين جهاني به زوال روابط غرب با مسلمانان شده است.

البته اين تنش‌ها كه از اختلافات بين كشورهاي اسلامي و غربي نشأت مي‌گيرد از سوي اسلام‌گرايان بهره‌برداري مي‌شود، به طوري كه اعلاميه حقوق بشر سازمان ملل را استمرار و ادامه توطئه‌براندازي و زدودن ارزش‌ها و سنت‌هاي مسلمانان مي‌دانند. در همين زمان، يك مناظره داخلي قابل ملاحظه بين اسلام‌گرايان در مورد روابط بين اسلام و حكومت وجود داشته است.

برخي اينگونه بحث مي‌كنند كه اسلام ديدگاه صريحي در مورد دولت اسلامي دارد. اين ديدگاه كه از شريعت اسلامي نشأت مي‌گيرد بر اين اعتقاد است كه مفاهيم وارداتي چون دموكراسي بايد طرد گردند؛ اما اسلام‌گراياني نيز وجود دارند كه يك ارزيابي كاركردگرايانه از دموكراسي ارائه كرده‌اند اين عده مي‌گويند چاره‌اي جز جمع بين اسلام و يك نظام سياسي تكثرگرا وجود ندارد و حتي ادعا مي‌كنند كه اسلام و دموكراسي به طور دوجانبه به تقويت يكديگر مي‌پردازند.

**جنگ براي جهان اسلام**

آرمان‌ها و آمالي كه اسلام‌گرايان به دنبال آن هستند توسط روشنفكر مسلمان دكتر نصر به صورتي مناسب خلاصه گرديده است. دكتر نصر اينگونه بحث مي‌كند كه اسلامگرايان به دنبال ايجاد يك جامعه «نومراتيك» هستند كه در آن مردان و زنان بر طبق اراده خداوند كه در شريعت تبلور يافته زندگي مي‌كنند. اين جامعه بر طبق آن دسته از تعهدات و سنت پيامبر كه خود الگويي است براي زندگي همه افراد بشر، تصويب و تدوين قوانين جامعه اسلامي شكل مي‌گيرد.

**بنيادگرايي اسلامي در دستوركار بين‌المللي**

گرچه اسلام سياسي به طور مشهود غالباً در قرن بيستم ظاهر شد، اما فقط در اواخر دهه 1970 انگشت‌نماي بين‌الملل شد. قبل از اين، رهبران سكولار همچون انورسادات از واژه اسلام‌گرايان براي مقابله با رشد و نفوذ چينيها در كشورشان استفاده مي‌كردند اما با ظهور انقلاب اسلامي در ايران، مقاوت اسلامي در افغانستان در برابر روسها، اسلامگرايان به طور موفقيت‌آميز به يك تصوير بين‌المللي براي خودشان دست يافتند و به يك نقش فعالتري دست زدند.

راشد غنوشي، رهبر اسلام‌گرايان تونس، از اين هم فراتر رفته و بحث جديد را در پاسخ به اين پرسش مطرح كرده است. او مي‌پرسد: آيا جامعه مسلمانان مي‌توانند در يك سيستم دموكراتيك سكولار مشاركت كنند هنگامي كه از تأسيس يك سيستم دموكرايتك اسلام عاجز هستند؟ پاسخ منفي است، چراكه يك وظيفه مذهبي (تكليف) براي همه‌ي مسلمانان است، چه فردي و چه جمعي كه مساعي خود را در جهت تأسيس يك نظام دموكرايتك اسلامي مبذول دارند. بنابراين ديدگاه سيستم دموكرايتك غربي به عنوان يك سنگ زيرپا در جهت حركت به تأسيس سيستم سياسي اسلامي لحاظ مي‌گردد. بدون لحاظ هيچگونه سرانجامي براي مبارزه بين اشكال اسلامي و سكولار دولت. بهرحال به نظر مي‌رسد كه مناظره بر سر سازش‌پذيري و مسالمت اسلام با دولتهاي دموكراتيك استمرار يابد. علاوه بر اين، بررسيهاي انجام شده درباره اين مناظره اين چنين نتيجه داده كه پيشرفتهاي دموكراتيك خاورميانه بدون پذيرش ابعاد اسلامي، مدت زمان زيادي امكان ادامه حيات نخواهد داشت.

براي اسلامگرايان كنفرانس جمعيت در سال 1994 در قاهره و كنفرانس زنان در سال 1995 در چين به عنوان نوعي تسلط ارزشهاي غربي بر ارزشهاي مسلمانان شناخته شد، اما از ناحيه تمام مسلمانان عكس‌العملي مشاهده نشد، براي مثال ايران يكي از كشورهاي مهم اسلامي در هر دو كنفرانس شركت كرد و با ديدگاه‌هاي خود در مورد كنترل جمعيت، تعجب بسياري را برانگيخت، چراكه با بسياري از اقدامات كنترل جمعيت سازمان ملل متحد موافقت كرد و حمايت خود را از آنها اعلام نمود. البته يك شكاف عميق بين ديدگاه‌هاي مسلمانان و غربي‌ها درخصوص زن باقي مي‌ماند چراكه مسلمانان حقوق زنان را در يك متن و فضاي مذهبي و با نرم‌هاي سنتي تفسير مي‌كنند. از نظر مسلمانان، فمينيسم اعتقادي خطرناك و بيگانه تلقي مي‌گردد. زنان از ديد اسلامگرايان داراي جايگاه ويژه و مهمي در جامعه اسلامي هستند. بهرحال تفسير خانوادگي و طايفه‌اي روابط زن و مرد در اسلام كه به جدا كردن زن و مرد در اماكن عمومي معتقد است به عنوان ديدگاه مسلط در روابط جوامع اسلامي شناخته مي‌شود. اين ديدگاه مورد تأييد و تصديق اسلام‌گرايان است.

برخي تحليلگران غربي اين موضوع را طرح كردند كه اكنون بنيادگرايي اسلامي براي نظام سياسي آمريكا جايگزين كمونيسم شده و به عنوان تهديد اصلي براي امنيت اين كسور مطرح است.

به طور حتم اسلامگرايي براي مدتي موضوعي براي بحث در محافل منطقه‌اي و بين‌المللي بوده است. ناتو اتحاديه اروپا غربي همگي در مورد برخورد تروريسم در اجلاس سران در مصر در سال 1996 به توافق رسيدند. اين سران زمينه‌ساز فراهم شدن اولين موقعيت مناسب بودند، آن زمان كه رهبران عربي و خاورميانه اي يك موضع عمومي در برابر اسلامگرايان و مخالفان روند صلح اعراب و اسرائيل كه بعد از جنگ سرد آغاز شده بود اتخاذ كردند. در ضمن، اين عده مخالف روابط اسرائيل با همسايگان خود از قبيل آذربايجان، اردن، عمان، سازمان آزاديبخش فلسطين، قطر، تونس، تركيه، تركمنستان و ازبكستان بودند. اسلامگرايان كه آمريكا را به دليل حمايت از سياست‌هاي اسرائيل در خاورميانه سرزنش مي‌كنند با شروع فر‎آيند صلح و ايجاد روابط ديپلماتيك اسرائيل با اردن و سازمان آزاديبخش فلسطين به طور عمده ناتوان شدند.

اما تمايل روبه رشد غرب به حضور در منطقه خاورميانه و ظهور اسلامگرايان در منطقه از زمان پايان يافتن جنگ سرد، اين ديدگاه را به وجود آورد كه در فقدان تهديد شوروي، نياز به خلق يك منبع جديد خطر نظام بين‌المللي احساس مي‌گردد؛ از اين رو، خطر اسلامگرايان بنيادگرا به عنوان آلترناتيو تهديد كمونيسم مي‌توانست اين منبع تهديد را هموار سازد. ناتو تاكنون قدمهايي در جهت مقابله با تأثير بنيادگرايي برداشته است. بهرحال ناتو براي توسعه و پيشرفت، تمايل دارد كه يك تضاد را خلق كند و لذا به اين دليل است كه رهبران نظامي ناتو، اسلامگرايان را در بي‌ثباتي منطقه خاورميانه مقصر دانسته و آنها را به عنوان تهديد نام مي‌برند و اسلامگرايان را نيز در اين موضع قرار مي‌دهند كه از ايشان به عنوان تهديدنام مي‌برند و دنبال يك استراتژي در جهت مقابله با اين تهديد هستند.

**پس از جنگ سرد**

از زمان پايان جنگ سرد، موارد زيادي رخ داده كه گروههاي قومي ـ مذهبي در تسريع يك تغيير در موازنه قدرت با دولت موفق بوده‌اند، از اين رو دولتها اغلب در كنترل اين گروهها عاجز بوده‌اند و اين مسأله باعث رشد تنش در بين جوامع داراي اقوام و مذاهب مختلف شده است. به دنبال اين مسأله، در سطوح بالاتر بي‌ثباتي داخلي و بي‌ثباتي بين‌المللي رخ داده است. در همين زمان اتحادهاي جهاني كه قبلاً در جنگ سرد نقش داشتند و به حفظ ثبات داخلي و بين‌المللي كمك مي‌كردند مورد سؤال قرار گرفته‌اند. اما موارد ديگري نيز وجود دارند، براي مثال فرآيند صلح اعراب ـ اسرائيل كه در آن راه‌حلهاي بين‌المللي مورد توجه قرار گرفته تا بتواند به نزاع و كشمكش پايان دهد، كشمكشي كه از زمان جنگ سرد باقي مانده است. فرآيند صلح اعراب ـ اسرائيل كه از مادريد (1991) آغاز شده تاكنون تأثيرات مهمي بر فرصتهاي اسلامگرايان گذاشته است. اسلامگرايان از ابتداي فرآيند صلح كنار گذاشته شدند و هنگامي كه نتايج مثبت اين روند بروز كرد به اضمحلال نزديك شدند به‌هرحال دولتهاي غربي، براي تأمين موفقيتهاي بلند مدت چنين صلحي به دنبال سركوب اسلامگرايان خواهند بود و اين اقدام به ناگزير عكس‌العمل سياسي مهمي را دربرخواهد داشت. بنابراين با وجود يك صلح بين اعراب و اسرائيل، روند اسلامگرايي به زوال نخواهد رسيد، چون اسلامگرايان حساس مي‌شوند.

همچنين پايان جنگ سرد باعث شد كه نتايجي به بار آيد كه موجبات تقويت اسلامگرايان و ديدگاههاي ايشان در جهان گردد. هم‌اكنون رشد حمايت از ستيز با اسلامگرايان وجود دارد. به جهت فقدان جنگ سرد و تقسيمات داخلي آن زمان، اتحادهاي ضدمسلمانان در بين دشمنان سابق هم‌اكنون شكل گرفته است. در اين راستا يك اتحاد ضد اسلام بين غرب و روسيه و روسيه اسلاو ظاهر شد.

توجه غرب به سياست روسيه در چچن و مناطق مسلمان‌نشين شوروي سابق مثل تاجيكستان يا سياست صربها در قبال بوسني نمونه‌هاي اين پيچيدگي در برابر مسلمانان تلقي مي‌شوند. نخست‌وزير مالزي در اين خصوص مي‌گويد:

دهها هزار از مسلمانان در بوسني و هرزگوين مورد تجاوز و وحشي‌گري قرار گرفته‌اند. قربانگاه عظيمي به دست صربها به راه افتاده است. صربهاي بوسني آشكارا اعلام كرده‌اند كه آنها به دنبال يك پاكسازي قومي به منظور جلوگيري از رشد مسلمانان در اروپا هستند اما تاكنون و هيچ زماني، كشتار تروريسم اعمال شده توسط صربهاي ميسحي به عنوان تروريسم مسيحي شناخته نشده است.

هرچند اتحاد مورد قبول غرب‌ ـ اسلاو به عنوان يك جبهه ضداسلامي ملاحظه مي‌شود، معاهدات چين و هندي در برابر اقليتهاي مسلمان كشورها نشان‌ دهنده يك روند جهاني ضد اسلام است. سوزاندن مسجد در هند توسط هندوها و سياست دهلي نو در سركوب مسلمانان در كشمير از سال 1990، نمونه ديگري از روند ضداسلامي است.

موج دموكراتيزه شدن كه بعد از جنگ سرد دنبال مي‌شود در تلاقي با عدم توانايي رژيمهاي خاورميانه در تكيه بر ايدئولوژي جنگ سرد و حمايت از سركوب حركتهاي سياسي اسلامگرايان اين فضا را براي اسلامگرايان به وجود آورده است كه به اقدامات خود دست زنند و در جهت اصلاح و براندازي رژيمها تلاش كنند. بعد از سالها فساد و بي‌توجهي در بسياري از دول خاورميانه، اسلامگرايان هم‌اكنون در يك وضعيت بهتر از قبل قرار دارند و راحتتر از قبل مي‌توانند به فريادخواهي از دولتهاي تحت سلطه اقدام كنند. در همين زمان، اسلامگرايان تقاضاي كنترل جمعيت و نهاد حقوق بشر را رد كرده‌اند، چراكه آن را در راستاي اقدامات غربي و خفه كردن اسلام مي‌دانند بنابراين از ديد ليبرالهاي غربي، جايگاه اسلامگرايي كاملاً پر از تناقضات است اما اين رويارويي مبين جدايي فرهنگي دنياي غرب و اسلام مي‌باشد.

**فرونشاندن و كنترل بنيادگرايي**

كوشش براي اسلامگرايي آشكارا در سازمانهاي منطقه‌اي بيشتر از سطح جهاني دنبال مي‌گردد. سازمانهايي چون اتحاديه عرب و اتحاديه اروپا نمونه‌اي از پيگران اين مسأله هستند. پذيرفتن نظام نامه رفتار ضدتروريست در اجلاس سران كشورهاي اسلامي كازابلانكا در سال 1994 يك نمونه از اقدامات سازمانهاي منطقه‌اي بود.

كنفرانس وزيران كشورهاي عرب در تونس (1995) به اقدامات چندجانبه براي پاسخ به مبارزه اسلام سياسي و همكاري بين گروههاي اسلامي صحه گذاشت. اين اقدامات شامل توافق بر تبادل اطلاعات و تجسس در حركتهاي اسلامي و اجازه به قدرتهاي امنيتي يكديگر براي دسترسي به اطلاعات گروههاي اسلامي مخالف كه تهديدكننده وضع موجود بودند، مي‌گرديد. اين اقدامات در گردهمايي بيست نفر از سران كشورهاي عربي در اجلاس سران عرب در قاهره (1996) تشديد گرديد. اقدام مشترك براي حذف تروريسم و خشونت سياسي كه منظور همان فعاليتهاي اسلامي بود از سوي اين گردهمايي صادر شد. دولتهاي عرب و غيرعرب در سطح منطقه‌اي نيز اقدامات خود را بر ضد اسلامگرايان توسعه داده‌اند. براي مثال شركت‌كنندگان در شوراي همكاري خليج‌فارس در طول بحران 1994ـ1995 بحرين از آل‌خليفه حمايت كردند. اين بحران را گروه اسلامگراي مخالف به وجود آورده‌ بودند. در اين خصوص گفته مي‌شود عربستان سعودي حتي به دولت بحرين كمك نيز كرده است. به طور مشابه در چندين ملاقات و اجلاس رده بالا در سالهاي 1995 ـ 1996 رهبران آسياي مركزي، تمايل جدي خود را به مبارزه با هرگونه چالش اسلامگرايي در آسياي مركزي نشان دادند. برخي دولتها مثل ازبكستان و قزاقستان از اين كه تاجيكستان، اسلامگرايان خود را در حصار قرار داده است بسيار خوشحالند. تركيه تنها عضو مسلمان ناتو كه از پايان جنگ اول جهاني تا سال 1996 داراي يك دولت لائيك بوده در اقدامات برضد اسلامگرايان در مناطق جنوب و شرق كشور مصر بوده است. تركيه در اين راستا سعي كرده است از همكاري جمهوريهاي تازه استقلال يافته شوروي و رژيمهاي عربي سكولار در برابر حركتهاي اسلامگرايان تركيه بهره گيرد. اما اقدامات تركيه در حاشيه نگه داشتن اسلامگرايان با موفقيت حزب اسلامي رفاه در سال 1996 مورد چالش قرار گرفت. روسيه هنوز به عنوان بازيگر اصلي در آسياي مركزي به سركوب اسلامگرايان در تاجيكستان مي‌پردازد.

اين واقعيت آشكار شده است كه از زمان پايان جنگ سرد، كشورها جهت ايجاد ارتباط با يكديگر و نياز همكاري بيشتر با قدرتهاي خارجي ميزان وسيعتري از انعطاف سياسي در ارتباط با يكديگر را تجربه كردند. هرچند حمايت غربيها براي حفظ متحدان خود و تقويت آنها در برابر سازمانهاي اسلامگرا وجود داشته است و هزينه‌هاي بالايي در اين راستا پرداخته‌اند.

محاسبات استراتژيك ناتو، كشورهاي مشترك‌المنافع روسيه و سازمان اوراسياي متحد براي امنيت و همكاري در اروپا نشان دهنده اهميت خطر اسلامگرايي است. اما هيچ ابزار مستقلي براي مواجهه با نفوذ اسلامگرايان تاكنون به وجود نيامده است. در ضمن فشار مستقيم و غيرمستقيم در كشورهايي (MENA) مثل ايران و سودان كه متهم به كمك و ياري اسلامگرايان هستند در دهه 1990 بيشتر متجلي بوده است. ايران از مدتها تحت فشار سياسي و تحريم اقتصادي ايالات متحده به جهت حمايت از تروريستهاي اسلامگرا بوده است. سودان از سوي سازمان ملل متحد به اعمال تحريم‌هاي سياسي و اقتصادي مورد تهديد قرار گرفته است. اين عمل به واسطه حمايت سودان از گروهها و نهضت‌هاي اسلامگراي تندرو عرب مي‌باشد.

**پي‌نوشت:**

اين نوشتار ترجمه فصل نهم كتاب انوشيروان احتشامي با مشخصات زير است:
Ehteshami Anoushirvan, Islamic fundamentalism and political Islam in: Brain white, Richard Litle and Michael smith(ed) Issues in world politties, Macmillan press, 1994.

برگرفته از وبگاه آوینی